

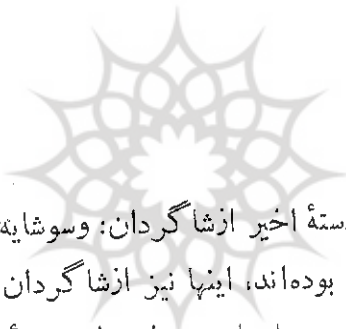
چند بیت گردی

بیت محمد حنیفه

چنان بنظر میرسد که این داستان قرن‌ها در این مرز و بوم شایع بوده است با وجود این تاریخ پیدایش آن بگردی روشن نیست. این داستان (= بیت) را مانند اکثر بیت‌ها به‌علی بدرده‌شانی بیتخوان میر به‌بو کا حسن دزه‌بی نسبت داده‌اند ولی معلوم نیست که وی آنرا از چه منابعی اقتباس کرده است؟ آیا در زمان علی بدرده‌شانی این داستان بصورت نثر یا نظم در افواه مردم شایع بوده است و علی آنرا از مردم شنیده و مطابق ذوق و سلیقه خود در آن تغییراتی داده است؟ یا نامبرده و بیتخوانان پیش از او آنرا بنحوی ازانجا از ادبیات رسمی و کلاسیک فارسی یا عربی گرفته‌اند؟ در زمان علی بدرده‌شانی شخص باسواد بنام وسمان به‌گک از طایفه ملامحمود (یا محمد؟) اهل دولی قهره خدر که آرامگاهش در زیدان میان پیرانها است این بیت را از علی بدرده‌شانی شنیده و از زبان او کتابت کرده است.

نسخه این شخص ظاهراً از میان رفته است. بیتخوانهای متأخر که عبارتند از: رحیم شایهر، عزیز دهمدرقاوی، مجیده گزویی، بایرخه‌زال، فته‌تجه به‌گک پسر جانگیر- به‌گک، خسرو توفیق، حسین که‌نیل، صوفی شریف مام احمد، فیض‌الله‌شاگرد پسر مولود از علم آباد این بیت را از بیتخوانهای قبل از خود که عبارت بودند از: مامه‌شیره، همه به‌نگینه، حسن سوتاو، بشیر به‌گک، قوج به‌گک بوگه به‌سی، محمد امین قادر به‌گک یاد

این قصه در فارسی هم وجود دارد، اخیراً در پشت جلد کتاب شیرین و فرهاد متعلق به شرکت نسبی کانون کتاب مشاهده کردم که قصه محمد حقیقه جزو کتب منتشره آن شرکت معرفی شده است احتمالاً این قصه همین داستان محمد حقیقه است. این محمد از فرزندان حضرت علی (ع) بوده است. در تاریخ ادبیات فارسی هرمان اته ترجمه آقای دکتر رضازاده شفق نامی از این داستان بمیان نیامده است. به نظر میرسد منشأ این داستان حماسه‌های دینی شیعه باشد.



۱- این دسته اخیر از شاگردان: وسوشایدر، احمد حلوا، هه لکته تی، خز نال و آر حمان خالدار بوده اند، اینها نیز از شاگردان: قاسم ههوشاری، میرفتاح ههز کی، ملاغفور مصری و حه مه عاسمانی بوده اند، این دسته اخیر هم از شاگردان: علی بهره شانی و جمشید معروف به قوله شین و شالی به گک دزه بی و توپال خان بشمار میرفتند. رحیم شاعر (= شایدر) و عزیز دهمه رقاوی را چون قدیم ترند میتوان از شعرای دسته دوم بشمار آورد. ابوالقاسم لشکری سراینده بیت معروف «لشکری» و احمد کور گوینده بهره را هم باید از شعرای نام آور محسوب داشت.

مهر (= میتر) را نیز نباید نامبرد که زنی بیتخوان بود و در روزگار علی بهره شانی میزیست گویند علی بهره شانی و میر به به مدتی باهم میانه نداشتند و در آن وقت علی نزد کاحسن دزه بی بسر میبرد امیر پیشیمان شد و با علی آشتی کرد در مجلس آشتی کنان میتر را (که مدعی شده بود که قادر است در وقت وارد شدن علی بمجلس سلام را از یاد او ببرد) حاضر کردند بمحض قدم نهادن علی بمجلس، میتر بمبارزه و مشاعره برخاست ولی علی مغلوب نشد و سلام را در شعر خود گنجانید.

بهیتی محمدمهد حدنیقه‌ی

خالق هدر نه تو ههوی
 تو بلندان ده کهی نهوی
 مردن ههورازی قهوی
 کهسی لی وه سدرنا کهوی .
 کهسی لی نا که ویتنه سدر
 دنیا بو کهس نییه هه تاسهر
 نه تو ی روحبه رو روحدهر .
 بهی تیکم هاته سهرزار
 یاسه عید وی اغوفار
 یا که ریمی که رهمدار
 قه تم نه کو توه چچار
 بو م زهوان پیکه ی نهوجار .
 بو م زهوان پیکه ی سو بجان
 من ده یلیم به روح و جان
 ای زهمانی نه سحابان
 وه ختی سهیدی آخری زهمان
 زه نیس بو بو نه ملیسیان .

زهمانه وه هاهل برد

خوداوه نیدی میری مهزن کاریکی

وای کرد

بیت محمد حنیقه

خالق تنها تو «او» هستی
 تو بلندها را پست میکنی
 مردن سر بالای قوی (است)
 کس از آن بالا نمیرود
 کس بر سر آن نمیرود
 دنیا تاسر برای کس نیست
 تو روح بر و روح ده هستی
 بهی^۲ بر زبانم آمد
 یاسعید یاغفار
 یا کریم کرم دار
 هیچگاه آنرا نگفته‌ام
 این بار برایم روان بکنی
 خدایا برایم روان کنی .
 من آنرا باروح و جان میگویم
 آن زمان اصحاب است
 وقت سید آخر زمان (= پیغمبر)
 (او) برای اولیا رئیس بود .

زمانه چنین پیش آورد

خداوند امیر بزرگ چنین کاری

کرد

۱- او در مفهوم هویت و با حقیقت بکار رفته است .

۲- این منظومه‌های عامیانه را بیت میخوانند و این کلمه در اغلب این منظومه‌ها آمده است .

دوجه یلی و فوزه یلی له شکر یکی گه-

وره و گرانیان ده کرد

بهئه جه له ودهستو برد

له عدرزه ژۆمی ههل برد

ژوی له مهمله که ته که ی مه که و

مه دینان ده کرد .

سویند به سه نهمی گهوران

موسولمان بینه بهوران

پچنه بن په ژره ی ههوران

سهریان دینین به تهوران

له قالیان ده ستینین گیان

نایع بمینن موسولمان

دنیامان بۆده بی ژه وان .

موسولمان کاریکی وایان کردوو

دنیا یان خراب کردوو

ههچ جیه ژویان تی کردوو

سهروه که تدرزه که وتوو .

بی ژه فیک و بی آمباش

که لاک ده خهن وه که قهل^۱ و دالاش

له شکر یان ساز کرد خاش خاش .

ئه گهر له عدرزه ژۆمی ههل برد

دجیلی و فضیلی لشکری بزرگ

و گران آراستند

با عجله و دست^۲ برد (= شتاب)

از ارض روم گذشت

بمملکت مکه و مدینه روی میگرد

سو گند به صنم گبران

مسلمان بیر شوند

زیر پره های ابر بروند

سرشان را با تبر جدا میکنیم

از کالبدشان جان میستانیم

مسلمان نباید بمانند

دنیا برای ما روان میشود .

مسلمان (ها) کارهایی کرده اند که

دنیا را خراب کرده اند

بهر جا که روی آورده اند

سرمانند تگرگ افتاده است .

بی رفیق و بی همتا^۳ (هستند)

مانند کلاغ و لاشه خوار لاشه میاندازند

لشکر فوج فوج آماده کردند .

اگر از ارض روم گذشت

۱- این کلمه مخمل وزن است .

۲- این عبارت برای آراستند قید است .

۳- شاید مقصود اینست که مسلمانها در جنگجوی بی همتا هستند .

زویان لهما ککه ومهدینان کرد .

هدهول مالیکی ههژدهر

قدهول بو بهجهوههر

زانی لهشکریان هاتهسدر

هموی کافری بهدحونهر

بهنیزام و بهعهسکر

به گور زوشیر و خه نجهر

له خویمان داوه جهوههر

بهتانوت و بهحونهر .

ئهوه موسولمان لهشکریان هاته-

سدری .

بمکه ومدینه رو کردند

اول مالک اشتر

قراولی باجوهر بود

دانست لشکر برسرشان آمد

همه کافر بهنر (= بدکار) بودند

بانظام و باعسکر

باگرز وشیر وخنجر (بودند)

بخود دل و جرئت داده اند

با جرئت و باهنر (ند)

اینک برسر مسلمان لشکر آمد .

آن محمد صاحب جمال

بی فکر و بی خیال

با خوشحالی نشسته بود

زن و بچه میگریستند .^۱

خالق تنها توئی برسر

دنیا را سراسر آفریدی

کوه را بر آنها لنگر کردی

کافرهای بی هنر آمدند

اصحابِ باشهامت و جوهر

ئهو محهمهدی ساحیب جهمال

به بی فکر و بی خیال

دانیشتبو خوش ئه حوال

ده گریان مال و مندال .

خالق هه ئه توئی لهسدر

دنیا دانا سهرانسدر

کیوت لی کردنه لهنگه

هاتن کافری بی حونهر

ئه سحابه ی ساحیب جهوههر

۱- این عبارت نثر است .

۲- زیرا از آمدن دشمن باخبر شده بودند. چون در مصراع قبل اشاره بخوشحالی پیغمبر میکند معلوم میشود که پیغمبر از حمله کافر ها نگران و بیمناک نبوده است .

با گرز و گوپال و خنجر
 از مدینه بیرون آمدند
 لشکر (ها) برابر هم ایستادند
 لشکر این‌ور و آن‌ور ایستاده است
 اصحاب^۱ پر به سر است .
 از اینها پرسیدند :
 این گردش شما بر سر چیست ؟
 مگر اینجا خاک خودتان است
 یا از جان بیزارید ؟
 اعلان جنگ دادند .

وقتی که خورشید از برج منور بیرون-
 می‌آمد

پهلوانی گرز و کمند و شیر و خنجر
 به خود قائم میکرد

مردی است بسیار صاحب هنر .

اگر در مجلس رنگین می‌نشینید

گورز و گوپال و خنجر
 لدمه دینه‌ی کهو تنه‌دهر
 لهشکر کران بهرام‌به‌ر .
 لهشکر نه‌وبهر نه‌وبدره
 نه‌سحابه به‌پژ به‌سهره .
 پر سیاریان کرد له‌وانه :
 له‌سر چتانه نه‌و گه‌زانه
 بو ایره خاکی خو تانه
 یان بیزارن له‌جانه ؟
 ایعلانی شه‌ریان دا .

گه‌روژ له‌بورجی منه‌وهر ده‌هاتمه
 دهره

پاله^۲ واتیک له‌خوی قایم ده‌کرد
 گورزو که‌مئند و شیر و خه-
 نجه‌ره

مهر دیک‌کی به‌گجاز ساحیب‌حونه‌ره .

نه‌گه‌رداده‌نیشن له‌مه‌جلیسی‌ده‌ره-
 نگینه

۱- پر بسر کنایه از آدم بزرگ و محترم است .

۲- حرف ه اگر ساکن باشد و حرف ما قبلش متحرک در کردی تبدیل بالف میشود مانند:

پهلوان (= پال‌هوان) فهم (= فام) شهر (= شار) سهم (= سام) تهران (= تاران) پهن (= پان).

زور در پژه مه که نهوه له قسه و له بو۔

ختانی کهس نه دینه

به عام سالوات بده نه وه له دیداری

محه ممه دی مه دینه .

ئه گهر داده نیشن له مه جلیس و دیوه۔

خانه

زور در پژه مه که نهوه له قسه و له بو۔

ختانه

به عام سالوات بده نهوه له دیداری

پیغه مبه ری آخری زه مانه.

له گهل ایوه مه ئه دی گه هلی ما جه۔

زایه

که سیکه ئه گهر جانقیدایه

شیره و مه رده و له شهزئی هه لئایه

بزانی ئه وه موقه دده ری خو لایه

کافران له شکریان دوا بی نایه.

ایمه که میک ته لخ ئه حوالین

ئه وان ده لئین: ساحیبی گه نهج و مالین.

به فهرمای بی مکان

سازبون له شکر ی ئه سحابان

خپوه تیان له پیش هه لدان

زیاد سخن و بهتتان کس نه دیده را

دراز نکنید

بعام بیدار محمد مدینه صلوات

بدهید

اگر در مجلس و دیوه^۱ خان می نشینید

زیاد دراز نکنید سخن و بهتتان را

بعام بیدار پیغمبر آخر زمان صلوات

بدهید .

ای اهل ماجرا باشما هستم

کسیکه اگر جان فدا است

شیر است و مرد است و از جنگ

نمیگریزد .

بدانید این مقدر خداست

لشکر کافرها پایان ندارد .

ما کمی تلخ احوالیم

آنها میگویند: صاحب گنج و مالیم.

بفرمان بی مکان (= خدا)

لشکر اصحاب ساز (= آماده) شدند

پیش آنها خیمه زدند

۱- دیوه: باباء معروف بمعنی اطاق است، دیوه خان یعنی اطاق خان، در میان عشایر

باطاق بزرگ پذیرائی گفته میشود، دیو شاید بادیوان هم ریشه باشد.

مانند شیر گرم لانه^۱

صدای سبحان سبحان برمیخاست

در گاه رحمان (= خدا) را گرفتند

غبار پیش آسمان را گرفت

برابر ایشان ایستادند

هرگز يك ذره نمی ترسیدند

از روز جنگ

از قرقرا^۲ و شیرزدن

برای فکر و سان ایستادند

پهلوانی از کافر ها بمیدان آمد ،

این پهلوان:

بقیه دارد

و ه کو شیر ی گهر مه لان

چون ده بوه سو بحان سو بحان !

گرتیان ده رکی (دهر گاهی) زه حمان

توز گرتی بهری عاسمان

بهرام بهریان زاوهستان

قهت زه زربك نده ترسان

له بوژ ژوزی دل هیشان

بو قزه قزو شیر لیك دان

زاوهستان بو فکر و سان .

پاله وانیک له کافران هاته مهیدانی ،

ئهو پالهوانه :

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

شیریکه لانه خود را گرم و راحت کرده و در آن غنوده باشد، درایم حال شدت از لانه خود

دفاع میکند و بیرون راندنش محال است .

۲- صدای برخورد سلاحها است .